

## برنامه سازمان کارگران افغانستان ( مارکسیست-لنینیست-)

### مائوئیست، عمدتا مائوئیست)

#### دیباچه

سازمان کارگران افغانستان از بدو تاسیس خویش بر مبنای مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون قوام پذیرفته بود. مبارزات پرولتاریا در سراسر جهان، انعکاس راستین خویش را در جمعبندی صدر گونزالو از مراحل انقلاب جهانی فراهم نمود. حزب کمونیست پیرو تحت رهبری کبیر صدر گونزالو، با پذیرفتن و به کارگیری مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به مثابه سومین و عالی ترین مرحله تکاملی اندیشه پرولتاریای انقلابی، الهام بخش مبارزات انقلابی احزاب کمونیست انقلابی گردیده، و پیشگامی آن حزب در پذیرش مائوئیسم، راهگشای سایر احزاب کمونیست گردید. احزاب کمونیست نوین مائوئیستی در نیپال، ایالات متحده آمریکا، کانادا، فلیپین، هندوستان و... با الهام از کارمایه آن حزب و دست آورد های تیوریک صدر گونزالو وارد عرصه مبارزات انقلابی گردیدند. بدیهی بود که افغانستان نیز که از سابقه درخشان مبارزات انقلابی مارکسیسم- لنینیسم-مائوتسه دون اندیشه ( حتی طی سالیان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی) برخوردار بود، نمی توانست از امواج سرخ دریای خروشان مرحله تکاملی نوین یعنی مائوئیسم به دور بماند. اما پذیرش مائوئیسم در افغانستان معمولا با محدودیت هایی توأم بوده است، و در راس این محدودیت ها، عمدتا تاثیر پذیری سازمان ها و احزاب کمونیستی از خط ( جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) قویا

## برنامه سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

دخیل بوده است. مشی مسلط بر این جنبش، عمدتاً مواضع و فورمولبندی‌های حزب کمونیست انقلابی آمریکا و جمع‌بندی‌های آواکیانی بوده است. مواضع و جمع‌بندی‌های مطروحه آواکیان، حزب کمونیست (مائوئیست) ایران (سربداران) را حتی به پیمان‌های وسیع‌تر از احزاب و سازمان‌های افغانی تحت‌تأثیر قرار داده است. خط انحرافی آواکیانیست‌ها، سرانجام با "تز" های " نوین" آواکیان، به بیراهه پسا-مائوئیستی افتاد. چنین سرنوشتی، حتی موجودیت (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) را زیر سوال برده، و بخش عمده اعضا و هواداران آن، به اتخاذ مواضع برضد رویزیونیسم آواکیانی پرداختند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که به سال 1984 ایجاد گردیده بود، از همان بدو کار، مواضع نوسانی و سنتریستی داشت. صدر گونزالو در پاسخ به تقاضای "جنبش" مبنی بر پیوستن حزب کمونیست پیرو به آن، تذبذب ایدئولوژیک آنرا نشانه گرفته، و شرط شمول در آنرا در اصلاح مواضع غیر مائوئیستی آن جنبش و قبول و به کارگیری مائوئیسم بوسیله آن جنبش اعلام نمود. در اوایل دهه هشتاد سده بیستم میلادی، حزب کمونیست انقلابی آمریکا هنوز میان مارکسیسم-لنینیسم و مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون در نوسان بود. حال آنکه حزب کمونیست پیرو تحت رهبری صدر گونزالو فراخوان "به سوی مائوئیسم" را ارایه نموده، و سرانجام به سال 1982 مائوئیسم را به مثابه مرحله تکاملی نوین در علم انقلاب پرولتاریایی پذیرفته، و آنرا مبنا قرار داده بود! جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با تأخیر یک‌دهه‌یی، سرانجام مواضع اصولی و صحیح حزب کمونیست پیرو مبنی بر اتخاذ و به کارگیری مائوئیسم را پذیرفته، و اعضای خویش را نیز به پذیرش آن فراخواند. مائوئیسم که مرحله سوم در

تکامل ایدئولوژی پرولتاریایی است، نخستین و فراگیر ترین تفسیر خویش را در آثار و کارهای صدر گونزالو یافت. بنا بر آن، وی به مثابه بزرگترین مفسر مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، نمی توانست مورد ضربات غیر اصولی و اتهام بندی های رویزیونیست ها، و نیز آنهایی که موقعیت اصولی راهبری پرولتری وی را بر نمی تافتند قرار نگیرد. برآیند افغانستانی آن مواضع که انک دنباله روی و تاثیر پذیری از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و آواکیانی را بر خود دارد، را در ابهام پراگنی های سازمان ها و " احزاب " مدعی مائوئیسم در افغانستان در مسائل مربوط به نگرش به دست آورد های تئوریک صدر گونزالو و فورمولبندی عمومی مائوئیسم توسط وی، میتوان جست. از همین رو است که برخی نحله ها، رویزیونیسم پاراچندایی را ( که زمانی سنگ وی را نیز بر سینه می کوفتند) در آن پله ترازو، و در مقایسه با " اندیشه گونزالو " در پله دیگر ترازوی انتقاد قرار داده، با همسنگ قرار دادن آن دو، نا گفته " پیدا"، انک رویزیونیسم و دگماتیسم را بر اندیشه ی بزرگترین مفسر مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم می زنند!

صدر گونزالو، همانگونه که حزب کمونیست پیرو بیان داشته، همان گونه که سایر احزاب انقلابی مائوئیستی نظیر حزب کمونیست مائوئیست مانیپور، حزب پرولتاریایی بنگال شرقی ( اتحاد مائوئیستی بنگلادیش)، حزب کمونیست هند ( مارکسیست-لنینیست) ناگزالباری و... نیز تایید و تاکید ورزیده اند، بزرگترین مارکسیست-لنینیست-مائوئیست زنده در سراسر گیتی میباشد. آری! صدر گونزالو شمشیر چهارم کمونیسم است. هر گونه اتهام زنی بر ضد صدر گونزالو، موضع گیری بر ضد

مائوئیسم است. همانگونه که دشمنان لنینیسم، بر ضد استالین یعنی بر ضد بزرگترین مفسر لنینیسم یاوه سرایی میکردند، اینک مدعیان دروغین مائوئیسم، در سطح ملی و بین المللی، بر ضد صدر گونزالو یعنی بر ضد بزرگترین مفسر مائوئیسم، به ژاژ پراگنی هایی که ریشه در کثافت پراگنی های "سیا" و کمپ های ارتجاع بین المللی دارد، پرداخته، دروغین بودن ادعای خویش را ثابت میکنند. سازمان کارگران افغانستان به مثابه پیشآهنگ راستین پرولتاریا و سایر زحمتکشان افغانستان، با مبنی قرار دادن مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، با تایید و تصدیق همه جانبه از راهبری بلامنازع صدرگونزالو در عصر حاضر، - رهبری کبیری که بیان راستین میراث تئوریک و پراتیک صدر مائو و مائوئیسم است، به شکل ستمدیده گان کشور جهت برپایی انقلابات دموکراتیک نوین و تکامل آن به سوسیالیسم و انقلابات فرهنگی، البته با مبنا قرار دادن " جنگ ممتد خلق تا رسیدن به کمونیسم " پرداخته، و در این راستا، مبارزه بر ضد انواع و انحاء رویزیونیسم را در دستور کار خود قرار میدهد. در حقیقت، برنامه سازمان ما، پس از آنکه رویکرد عمدتاً مائوئیسم را از لحاظ تیوریک مورد بررسی گرفت، و پس از آنکه پراتیکی را که به آن پا داده بود، محور قرار داد، آنگهی توانست با دانش مارکسیسم-لنینیسم- مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم مسلح گردد. در نتیجه، تصویب برنامه هذا، با اعلام گسست از " اندیشه مائوتسه دون" به سوی شکل متکامل آن، به سوی تکامل نوین علم انقلاب، یعنی مائوئیسم روانه میشود. با تاکید بر گفته صدر گونزالو، امروزه کسی که مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را قبول نداشته باشد، کمونیست نمی تواند باشد. از دیدگاه کمونیست های انقلابی، قبول مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم مستلزم گذار به

## برنامه سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم است. انکار این گذار یعنی عاجز آمدن از درک دیالکتیک تکامل ایدئولوژی پرولتاریای انقلابی، سرنوشتی بهتر از پوست-مائوئیسم سنتز های پوسیده ی " نوین" آواکیانی نخواهد داشت، و با تاسی به تصدیق بیانات رفقای بنگلادیشی ما، انکار از تکامل مائوئیسم در مسیر " راه" و " اندیشه" نیز سرنوشتی سوای فروافتادن در منجلاب رویزیونیسم نخواهد داشت، و الزام پذیرش دو نوع " راه" و " اندیشه" ، یکی از آن کمونیزم و کمونیستی، و دیگری ناسیونالیستی نظیر " جوشی" کوریای شمالی، نشان دهنده آن است که نوسانگرایی بین این دو که سرنوشت " راه پاراچندا" را رقم زد، با پیوستن به ناسیونالیسم، ماهیت رویزیونیستی و ضد کمونیستی خویش را اثبات نمود. رویزیونیسم پاراچندایی از اهمیت "راه" و " اندیشه" در تکامل مائوئیسم نمی کاهد. چنانکه مائوئیسم خود در اثر تکامل " اندیشه مائوتسه دون" قوام پذیرفته بود.

برنامه عمومی

1. کشور عزیز ما افغانستان، به مثابه یکی از مراکز اولیه تمدن بشری، به عنوان عضو فعال اجتماع بشری، به گواهی تاریخ پر از فراز و نشیب خویش، از جمله کشور هایی

است که در تکامل دانش، و خدمت به بشریت، دارای سوابق با افتخاری است. از زمانی که پای کثیف استعمار در این کشور راه یافت، مردمان ما در سیه روزی و تیره بختی مضاعف بر ستم طبقاتی داخلی افتاده، و توده های زحمتکش ما می بایست بر ضد ارتجاع داخلی و خارجی، نبرد های با شکوه رهایی بخش و ملی دموکراتیک خویش را به پیش برند. امروزه، در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، مبارزه بر ضد امپریالیسم، فیودالیسم و سرمایه داری بروکراتیک و کمپرادور هایی که آنرا به شکل بیروکراتیک- کمپرادور در آورده اند، در دستور کار توده های انقلابی قرار دارد.

2. فئودالیسم، این تفاله کثیف قرون وسطی، بر گرده مردم افغانستان سنگینی میکند. نیروهای عقب گرای و مزدور منش طالبی و جهادی، و موازی با آنها، آنانیکه گرایش ها و مواضع نشنلیستی، و بی اتفاقی را در میان مردم دامن میزنند، از حامیان و سنگر داران داخلی فئودالیسم اند. این حامیان و سنگر داران فئودالیت، به مثابه مزدوران نیروهای اشغالگر اجنبی، در خدمت اشغال وطن از سوی بیگانگان قرار داشته، بقای خویش را در تحکیم حاکمیت خارجی ها و قدرت های امپریالیستی می دانند. لزوم مبارزه بر ضد ارتجاع داخلی و خارجی، از اراکین عمده مبارزه انقلابی بوده، و چنین رکنی را، مائوئیسم عمده گی می بخشد.

3. امروزه، جامعه افغانستان، نیمه فیودال-مستعمره است. پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، به چنین مناسباتی خاتمه بخشیده، با حصول استقلال حقیقی و تاسیس دولت دموکراسی نوین، یعنی با تاسیس دولت ستمدیده گان که تحت راهبری طبقه کارگر قرار داشته، و در آن دهقانان نیروی عمده را تسکیل

میدهند، نخستین گام اصولی در راستای پیشروی به سوی سوسیالیسم گذاشته میشود.

4. سه کوهی که آماج انقلاب دموکراتیک نوین اند، عبارتند از: امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و سرمایه بیروکراتیک (چه در شکل کمپرادور و چه در شکل غیر کمپرادور آن)

5. پرولتاریای افغانستان، انقلابی ترین و پیگیر ترین مبارز آزادی بوده، و تنها تحت رهبری این طبقه است که افغانستان در راستای مبارزات ملی-رهایی بخش دموکراتیک و طی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم، و انقلابات پیاپی فرهنگی پرولتاریایی تا رسیدن به کمونیسم، پیروزمندانه مسیر خرابین انقلابی را خواهد پیمود.

6. طبقه دهقان که اکثر نفوس کشور را تشکیل میدهد، نیروی عمده انقلاب محسوب میشود. تنها با جمع شدن این طبقه تحت درفش ستم دیده ترین طبقه، یعنی تحت درفش انقلابی ترین و دموکراتیک ترین طبقه که طبقه کارگر است، میتوان گفت که: دهقانان نقش مثبت و تاریخ ساز خویش را در تکامل انقلاب افغانستان- انقلابی که بخشی از انقلابی جهانی است- را خواهد پیمود.

7. تحلیل طبقات، دهقانان را به سه کتگوری، یعنی پایین، میانه و بالا تقسیم میکند. کتگوری پایین عبارت از فقیر ترین آنها بوده، و بر این مبنا، به پرولتاریا خیلی نزدیک بوده، و انقلابی ترین بخش دهقانان را تشکیل میدهد. دهقانان میانه، نوسانگرایانه خواهند کرد. مساعی سازمان پرولتاریا باید مبنی بر کشاندن این بخش به سوی پرولتاریا باشد و به

آنها حالی کند که شعار " زمین از آن کشتگر" شامل آنان شده، و تنها تحت رهبری پرولتاریایی است که آنان به رستگاری خواهند رسید. بخش بالایی دهقانان، بیشتر مفتون بورژوازی، فئودالیت و ارتجاع امپریالیستی می شوند، و اما در اثر ایجاد جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی باید این بخش، و یا بخش قابل ملاحظه آنرا به سوی انقلاب کشانید.

8. خرده بورژوازی شهر و ده، از متحدان انقلابی پرولتاریا شمرده می شوند، اما باید ماهیت بینابینی، و پایه بورژوایانه آنان را در نظر داشته، و با آنان طوری برخورد شود که طی پراتیک انقلابی، دریا بند که رستگاری حقیقی برایشان، تحت لوا و حاکمیت فئودالیت و ستم کمپرادور و بورژوازی مزدور میسر نبود، و آنها چاره یی جز پیوستن به کمپ انقلاب ندارند. خرده بورژوازی که زیر ضربات طبقات ستمگر، بیش از پیش به سوی پرولتاریا رانده میشود، باید در صف مبارزان انقلابی بسیج گردد.

9. بورژوازی ملی، با آنکه بیشتر مستعد افتادن در چاله امپریالیست ها است، اما از آنجایی که تحت درفش سیستم های نیمه فئودال- نیمه مستعمره و نیمه فئودال- مستعمره برای وی نیز مجالی باقی نخواهد ماند. لهذا وی نیز به سوی پرولتاریا، و قرار گرفتن زیر لوای سرخ رهایی بخش کشانیده خواهد شد. نیرو های پرولتری باید ضمن استقبال از پیوستن این طبقه به بلوک انقلابی، مراقب نوسانگرایی های آنان باشند، و با آنان با احتیاط و مواظبت گرانه برخورد صورت گیرد.



10. فئودال ها، ملاکین ( عمدتا بزرگ و متوسط شان) و برآیند های " وطنی" آنان که " خان" ها باشند، به مثابه نیروهای مرتجع، در سنگر ارتجاع قرار دارند. به استثنای عناصری از آنان که با اتخاذ مواضع پرولتاریایی که در نتیجه مطالعه مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم برایشان میسر میشود، اکثر غالب شان، بر ضد انقلاب خواهند بود. باید این نیروها را دست کم خنثی نمود، و اگر طی پروسه انقلابی سخت جانی ورزیدند، باید بیرحمانه سرکوب گردند.

11. بورژوازی کمپرادور و سیستم فئودال-بیروکرات کمپرادور هر دو زائده امپریالیسم بوده، و لزوم مبارزه بر ضد عناصری از این دو سیستم، و لزوم درهم کوبیدن کلیت این دو سیستم، گام اصولی در راستای به پیروزی رسانیدن انقلاب دموکراتیک نوین خواهد بود.

12. به خاطر پیروز شدن انقلاب دموکراتیک نوین، سه سلاح معجزه آسای خلق عبارتند از: حزب، ارتش خلق و جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی

13. سازمان ما در راستای ایجاد حزب کمونیست افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتا مائوئیست) مبارزه میکند. ایجاد چنین حزبی، جز طی پروسه برپایی جنگ ممتد خلق، میسر نخواهد گردید.

14. موضوع " اکثریت" و " اقلیت" در مساله ملی، به مثابه حربه برنده در دست دولت های فئودال-کمپرادور- طی دهه های متمادی، ستم ملی را دامن زده، و در نتیجه، به ایجاد شوونیسم در میان عناصر ممتاز و ناآگاهانی چند از ملیت

پشتون منجر گردیده است. این شووینیسیم که چیزی سوای بهره گیری سیاسی رهبران و دولتمردان مرتجع نبوده، باعث گردیده است که نیروها و عناصر ناآگاه و فریب خورده از ملیت پشتون، بدان گرایش یافته، به سایر ملیت ها ستم روا دارند. از سوی دیگر، نماینده گان طبقات مرتجع از میان سایر ملیت ها، با استفاده سوئ استفاده از احساسات سرکوب شده ملیت های تحت ستم، با عنوان کردن مساله ملیتی، به " گل آلود کردن آب، و ماهی گرفتن" از اوضاع نابسامان تفرقه داخلی پرداخته، و به اغوای توده های میلیونی پرداخته، مسیر مبارزات طبقاتی را منحرف نموده اند. تنها دولت دموکراتیک نوین که حقوق و مکلفیت های شهروندی را در نظر داشته، تساوی ملیت ها را بر مبنای عدالت انقلابی طبقات ستمدیده استوار دارد، میتواند به حل مساله ملی بپردازد. لهذا، شووینیسیم در هر عبا و قبایی مردود بوده، خائینی که میخواهند اکت و ادای نماینده گی از ملیت های با هم برادر را در آورده، آنها را به جان هم اندازند، باید افشا، منزوی و منکوب گردند. همه ملیتهای افغانستان به مثابه اعضای یک پیکر واحد که افغانستان عزیز ما است، بوده و بر نفاق ملی که ریشه در خواست ها و اغراض امپریالیستان و استعمارگران اجنبی و ایادی داخلی شان دارد، فایق خواهند آمد. تنها توده های ستمدیده اند که تاریخ را رقم میزنند، و این حزب انقلابی پیشاهنگ پرولتاریا است که مسیر این سازنده گی را مبرهن داشته، این روند را رهبری میکند.

15. مبارزه بر ضد تمام نحله های رویونیست اعم از کلاسیک و " جدید" آن، در دستور کار احزاب و سازمانهای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتا مائوئیست قرار دارد. نحله های

انحرافی تروتسکیسم، گواریزم، لوکزامبورگیسم، خروشچفیسیم، کاسترویسیم، د لیونیسم، دنگیسیم و سایر "ایزم" های پوشالی که بر ضد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم قد علم می کنند، هیچ پیوندی با کمونیسم نداشته، باید افشا، خنثی و طرد گردند.

16. سازمان کارگران افغانستان با تحقق برنامه حد اقل اش ( انقلاب دموکراتیک نوین) ، برنامه حد اکثر خویش را ، بدون وقفه روی دست گرفته، در راستای اكمال انقلاب و پیروزی سوسیالیسم خواهد رزمید، و آن رزم، برنامه حد اکثر ما را تشکیل میدهد که با مشی " جنگ خلق تا کمونیسم" طی انقلابات پیاپی فرهنگی پرولتاریایی، تکمیل خواهد گردید.

17. امروزه، تنها کسی مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتاً مائوئیست است که پیروزی سوسیالیسم و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا و تداوم آن تا رسیدن به کمونیسم را قبول داشته باشد، و بنا برآن، از وجود تضاد انتاگونیستی در جامعه سوسیالیستی به گونه علمی آگاهی داشته باشد. در نظر نگرفتن این انتاگونیسم، یا ناشی از بی خبری است که زیبنده دانش انقلابی نیست، و یا آنکه از سر عمد بوده، و چنین تعمدی، دشمنی با کمونیسم است. در حقیقت، لنینیسم که تضاد در جامعه سوسیالیستی ( فاز اول کمونیسم) را انتاگونیستی نمی دانست، با جهش پی بردن به موجودیت انتاگونیسم در مبارزه طبقاتی در دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا ، به مائوئیسم تکامل یافت. از همین جا است که امروزه ، مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته است. نمی توان لنین را در عاجز آمدن از درک وجود انتاگونیسم در جامعه سوسیالیستی و تحدید خطر برای دولت کارگری محض در خطر خارجی، مقصر دانست. لنین، خطر تولید سرمایه داری بوسیله خرده بورژوازی را در روسیه

مابعد انقلاب خاطر نشان ساخته بود. اما از انتاگونیسیم در سراسر مرحله تاریخی سوسیالیسم آگاهی بدست نیاورده بود. صدر مائوتسه دون، تنها با اتکا به انالیز و سرانجام سنتز دیالکتیکی از تجربه شوروی و پراتیک مبارزه دو خط در چین انقلابی بود که توانست به وجود انتاگونیسیم در سراسر دوره سوسیالیسم پی ببرد. امروزه باید با مائوتسه دون هم آوا شد، و نه با 1917. همانگونه که در 1917، می بایست با لنین هم آوا شد، نه با 1847 و تحلیل سرمایه داری در مرحله ماقبل امپریالیستی. لزوم اتخاذ تحلیل دیالکتیکی، ما را به سنتز صحیح از مسایل رهنمون گردیده، و طی همین پروسه است که مائوئیسم در اندیشه گونزالو قوام علمی خویش را فورمولیته نموده و حل تضاد انتاگونیستی در جامعه سوسیالیستی طی انقلابات پیاپی فرهنگی را طی روند انسانساز " جنگ خلق تا کمونیسیم " پی ریزی میکند.

18. جنگ خلق نه تنها استراتیژی نظامی پرولتاریای بین المللی است بلکه به مثابه مکتب انسان ساز، عالی ترین بیان ایجاد انسان طراز نوین یعنی انسان سوسیالیست، طی سراسر دوره سوسیالیسم، طی انقلابات پیاپی فرهنگی پرولتاریایی خواهد بود. آنانیکه صدر گونزالو را درست نفهمیده اند، با بازی با الفاظ از پذیرش " جنگ خلق تا کمونیسیم " لیبرال منشانه شانه تهی می کنند. از همین رو است که آنان مائوئیست نیستند. ما مائوئیسم را عمده گی می بخشیم زیرا که استراتیژی " جنگ خلق تا کمونیسیم " یک استراتیژی مائوئیستی است. این عمده گی را در بیان صدر گونزالو به وضاحت می یابیم. این صدر گونزالو بود که این استراتیژی را با اتکا به جوهر دورانساز مائوئیسم فورمولبندی کرد. از

همین رو است که وی به مثابه شمشیر چهارم کمونیسم، حیثیت ضمانت پیروزی انقلابات دموکراتیک نوین، پرولتاریایی و فرهنگی پرولتاریایی را در اندیشه خویش دارا بوده، رهبر انقلاب جهانی در لحظه کنونی است. وی بزرگترین مارکسیست-لنینیست-مائوئیست زنده است.

احزاب و سازمان های افغانستان ما که مدعی کمونیسم اند، با تز " جنگ خلق تا کمونیسم " طوری برخورد میکنند که انگار با " تز " ی بورژوایی سرو کار دارند. " جنگ خلق " را به شکل دم بریده آن، یعنی در حدی که تا پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین باشد، و حد اکثر تا استقرار دولت سوسیالیستی ، مفید پنداشته ، می پذیرند . اما استراتیژی بین المللی جنگ خلق را دست کم می گیرند! حزب کمونیست انقلابی کانادا ، با در نظر داشت اهمیت بین المللی جنگ خلق در مائوئیسم، و با پیروی از تاکید صدر گونزالو از این اهمیت بود که بیان داشت که : در شرایط یک کشور کاپیتالیست نظیر کانادا، جنگ خلق شدنی و عملی، و بلکه یگانه استراتیژی صحیح برای پرولتاریا میباشد. حتی این حزب، تقصیر به تعویق افتادن انقلابات پرولتاریایی در کشور های پیشرفته سرمایه داری در غرب راناشی از ابهام در اتخاذ استراتیژی انقلابی و کلافه شدن با استراتیژی قیامی مدل سنت پترزبورگ می یابد، و با تصحیح اشتباه کلافه شده گان، حالی میکند که انقلاب کبیر اکتوبر نیز، با در نظر داشت انقلاب 1905 و تداوم پروسه انقلابی با فراز و فرود ها، و سرانجام دو انقلاب در 1917 ، شکلی از جنگ ممتد خلق به رهبری پرولتاریا بوده است، و نه مدلی قیامی! به یاد بیاوریم پاسخ مارکس به معاندانی را که وی را متهم به " به تعویق انداختن انقلاب کارگری " می

کردند. وی در پاسخ میگفت که: طبقه کارگر تنها با سپری نمودن چند دهه جنگ داخلی است که از سویی خود را می یابد، و خود را به مثابه پیشاهنگی که آینده را در دست میگیرد، می سازد، و از سویی دیگر، قابلیت های خویش را طی این پروسه انقلابی جنگ داخلی، به وجود آورده، انکشاف بخشیده، و خود را قادر به " به سرانجام رسانیدن انقلاب" میکند. آری! میتوان با صدر گونزالو هم آوا شد، و رد پای تز " جنگ خلق" را حتی تا مارکس، پی گیری کرد! صدر گونزالو، با تشریح علمی انقلاب جهانی و سه مرحله ی دفاع استراتژیژیک، تعادل استراتژیژیک و تعرض استراتژیژیک آن بود که از " جنگ خلق تا کمونیسم" سخن گفت. آنانیکه تز " جنگ خلق تا کمونیسم" را قبول ندارند، در حقیقت، بی ایمانی خویش به انقلاب و در نظر نگرفتن انتاگونیسیم در جامعه سوسیالیستی را به نمایش می گذارند! مائوئیسیم کلیتی واحد و ارگانیکی است که هر جزء آن به هم پیوسته میباشد. لهذا، آنانیکه تز " جنگ خلق تا کمونیسیم" را که مرکز ثقل مائوئیسیم است را قبول ندارند، در حقیقت دست به اکلکتیسیم زده، برخی گزاره های مائویی را پذیرفته، و برخی دیگر را ( وجه بسا که موارد عمده و بنیادین آنرا) فرو می گذارند. این اکلکتیسیم، چیزی از جنس سنتریزم است، سنتریزمی که ریشه در خط مسلط آواکیانیست ها در " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" دارد. این اکلکتیسیت ها، بی شرمانه دم از مائوئیسیم و مائوئیست بودن میزنند! می بینیم که با دست کم گرفتن، نپذیرفتن، و با رد صدر گونزالو و اندیشه وی است که بر مائوئیسیم پشت پا میکنند. لهذا موکدا باید گفت که: نپذیرفتن دست آورد های تئوریک صدر گونزالو، دست آوردهایی که چیزی سواى مائوئیسیم نیست، ضدیت با تمامت مائوئیسیم بوده، و مردود بوده، چیزی

سواى اپورتونيسم و رويزيونيسم نيست. كسانى از قماش اين رويزيونيستون حتى مدعى اند كه: تنها ماركسيسم- ليننيسم - مائوئيسم مى خواهيم، نه چيزى كمتر و نه چيزى زياد تر از آن". اين مدعيان كه صدر گونزالو و انديشه تابناك وى را به هيچ گرفته، و به دست آورد هاى تئوريك وى كه چيزى سواى مائوئيسم نيستند، وقعى نمى دهند، آيا با قياس خويش خلق را به خنده نمى آورند؟! پر بودند كسانى از قماش تروتسكيست ها و ساير مرتدان كه در عين حال كه دم از ليننيسم ميزدند، منكر استالين- بزرگترين مفسر ليننيسم- بودند. امرزوه، مرتدان افغانى، صدر گونزالو- بزرگترين مفسر مائوئيسم- را از نظر افگنده، مائوئيسمى بدون گونزالو ميخواهند. به صراحت به اين عناصر گمراه و مرتد مى گوييم كه: مائوئيسم منهاي گونزالو امكان وجودى ندارد. همانگونه كه انديشه گونزالو بدون مائوئيسم نمى تواند هستى تئوريك داشته باشد. مائوئيسم همان فورمولبندي گونزالو از دست آورد هاى تئوريك و پراتيك صدر مائو و جمعبندي از تجربه انقلاب جهاني توسط صدر مائو و صدر گونزالو است. بنا بر آن، مرتداني كه گونزالو را با سكوت، اهمال و يا حتى نفرين برگزار ميكنند، ربطى با مائوئيسم نداشته و نخواهند داشت.

19. طلايه داران ماركسيسم-ليننيسم- انديشه مائوتسه دون در افغانستان، با آنكه در عرصه تيورى، از ايدئولوژى انقلابى پرولتاريا به گونه پيگير به دفاع برخاسته اند، اما محدوديت هاى زيادى، آنان را از برپايى پيگير و جهتمند جنگ ممتد خلق باز داشته، و آنان قادر به تداوم اين پروسه انقلابى نشدند. از همين رو است كه انقلاب دموكراتيك نوين هنوز به پيروزي نرسيده است. خط انقلابى شهيد اكرم يارى،

به مثابه مرکز فرماندهنده جنبش مائوئیستی ما، تا امروز جای تکاملی خویش را داشته است، و با آنکه شهیدان پرولتری نظیر رفیق مجید دست به تجربه هایی به امید اتخاذ استراتیژی جنگ خلق زدند، اما تسلط رویونیسم سوسیال امپریالیستی از یک سو، و هژمونیک بلوک امپریالیستان غربی، دنگیسم متحد آن و سایر مرتجعان وابسته به آنان از سوی دیگر، سبب گردید که نیروهای انقلابی خلق، تار و مار گردیده، و جنگ خلق نتوانست " رهبری کبیر" ی را که انقلاب را رهبری کند، ایجاد کند. بدون رهبری کبیر نظیر رهبری کبیر (Jefatura) صدر گونزالو و صدر مائوتسه دون، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ممکن نیست. لهذا جهت قوام و تداوم جنگ خلق، ایجاد " رهبری کبیر" از اولویت ها میباشد. ناگفته نباید گذاشت که متأسفانه خط انقلابی شهید یاری، پس از وی نتوانست در صدر جنبش انقلابی کشور قرار گیرد. از همین رو بود که مشی خلقی متروک افتاده، و این امر دلیل عمده ی ناکامی اقدامات اولیه در راستای برپایی جنگ خلق بود. نیز آنچه را که چریک های هوادار بحرالدين باحث راه اندازی کردند، بیشتر با فوکوئیسم خوانایی داشت تا مائوئیسم.

20. سازمان کارگران افغانستان از تمامی مبارزات پرولتری، رهایی بخش و ضد امپریالیستی پیگیرانه دفاع نموده، آنها را پروسه هایی طی پروسه کلی انقلاب جهانی دانسته، در همه آنها، بر رهبری پرولتاریایی پای می فشارد. مبارزه بر ضد تمامی مظاهر تبعیض از قبیل راسیسم، ناسیونالیسم، شوونیسم و سایر برآیند های ایدئولوژی ایدیالیستی، در دستور کار سازمان ما قرار دارد.



21. انترناسیونالیسم پرولتری ستون فقرات انقلاب جهانی بوده که با جنگ خلق در همه کشورها، عینیت خویش را اثبات می کند.

22. مبارزه در راه رهایی زنان، جزئی از پروسه دموکراتیکی است که انقلاب دموکراتیک نوین و سایر امواج انقلابی متعاقب آن، پیگیرانه در جهت عملی پروسه رهایی زنان تداوم خواهد یافت. آزادی و رهایی واقعی برای زنان و حل مساله حقوق زنان، از رئوس برنامه انقلابی پرولتاریا بود، و ما نباید سخنان انگلس را که می گفت: زن، پرولتر خانواده است" را فراموش کرده و یا از آن به گونه سطحی در گذریم. همانگونه که بنیانگذاران کمونیسم بیان داشته اند، مساله ستم بر زن، مساله طبقاتی بوده، و حل آن جز با بی طبقه شدن جهان ممکن نخواهد بود.

23. سازمان کارگران افغانستان آزادی وجدان، عقیده، بیان و انتخاب دین، مذهب و گرایش های اندیشگانی را حق همه انسانها دانسته، و در این راستا بر ضد مظاهر تئوکراسی و فاشیسم دینی و عقیدتی به مبارزه بر می خیزد. با اینهمه، سازمان ما با حمایت فعال از سیکولاریسم، گامی استوار در راستای رهایی بشر از قیود ایدآلیستی که جامعه بشری را در بند اوهام و در نتیجه اسیر ستم اجتماعی نگه داشته است، به مبارزه برخاسته، و مساله دین را مساله شخصی، و رابطه بین انسان و " معبود" فرضی اش می داند، و از آن به حمایت بر نمی خیزد. سازمان ما در راستای آگاهی شعوری و عمیق انسانها و رهایی شان از بند مظاهر ایدآلیسم مبارزه نموده، با اتخاذ مشی ماتریالیسم پیگیر و پیکارجو، انسان آینده را

بنا می نهد. تا باشد که با اتخاذ مشی علمی ، بنیاد ایدآلیسم برکنده شود.

24. سازمان ما، سازمان سیاسی و پیشاهنگ پرولتاریا میباشد. همانگونه که انگلس تاکید می ورزد، رهایی پرولتاریا ، رهایی تمام بشریت است، سازمان ما نیز در راستای رهایی پرولتاریا، و در نتیجه رهایی انسان این سرزمین و سایر کشور های گیتی مبارزه نموده، و انقلاب افغانستان را جزئی از انقلاب جهانی دانسته، و با اتخاذ مشی پرولتاریایی یعنی مشی مردمی، نماینده راستین تمام مردمان این سرزمین بوده، و جهت رسیدن به کمونیسم، مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم و تکاملات بعدی آنرا به مثابه تئوری انقلابی و علمی پرولتاریای بین المللی، اندیشه راهنمای تمامی فعالیت های خویش دانسته، و از آن در جهت رسیدن به کمونیسم (جامعه بی طبقه و عاری از هر گونه ستم و تبعیض) استفاده می کند.

25. هدف نهایی ما را کمونیسم (جامعه بی طبقه، کاملاً برابر و انسانی) تشکیل میدهد.

26. داشتن استراتیژی صحیح در صورتی راهگشا است که تاکتیک هایی را که اتخاذ می کنیم در راستای آن بوده، به گونه صحیح به کار گرفته شوند. تاکتیک های نادرست، ما را از رسیدن به استراتیژی صحیح باز میدارد. به کارگیری قانون "تضاد" که عمده ترین قانون دیالکتیک است، ما را قادر به انالیز پروسه ها و رسیدن به سنتز صحیح نموده، و در نتیجه، درک ما را از مسایل تاکتیک و استراتیژی، ژرفا و درستی تام میبخشد.

27. افغانستان امروز، کشوری است مستعمره ی امپریالیسم امریکا و سایر متحدان امپریالیست و غیر امپریالیست جنایتکار امپریالیسم امریکا. نیز سگان سرسپرده امپریالیستان که به دنباله روان نیرو های جهانخوار مبدل شده اند دشمنان سوگند خورده مردم ما اند. دولت دست نشانده کرزی، به مثابه عروسک کوکی استعمارگران متجاوز، مردود خلق های ستمدیده ما بوده، و مادامیکه دست نشانده گی مطرح باشد، هر که در راس رژیم پوشالی قرار گیرد، مزدور و سگ زنجیری اجنبیان استعمارگر بوده، و قاتل مردم افغانستان شمرده میشود. تنها با به پیروزی رسیدن دولت دموکراتیک نوین است که میتوان یوغ مستعمره بودن را از شانه به دور افکنده، با خلاص شدن از شر رژیم های پوشالی، دولتی واقعا ملی و دموکراتیک پی ریزی کرد.

28. ایجاد پایگاههای انقلابی و در نتیجه ایجاد مناطق سرخ یعنی دستیابی به مناطق آزاد شده، خشت بنای دولت دموکراسی نوین در شکل نطقه یی آن خواهد بود. رشد کمی و کیفی آن، سرانجام ، در سطح افغانستان شمول، دولت دموکراسی نوین و جمهوری دموکراتیک نوین افغانستان را ایجاد خواهد کرد. هنگامی که نخستین گام در راستای برپایی قدرت سرخ ، ولو در سطح یک منطقه کوچک پی ریزی گردد، باید در راستای عملی شدن اقتصاد و فرهنگ دموکراسی نوین گام گذارد. پرهویدا است که سیاست، اقتصاد و فرهنگ دموکراسی نوین، ارتباط ارگانیک باهم دارند، اما، این سیاست دموکراسی نوین است که حافظ و بانی اقتصاد دموکراسی نوین خواهد بود. اما، نباید فراموش کرد که این جاذبه و پیام اقتصاد دموکراسی نوین است که در توده ها نفوذ نموده، آنان را سپاهیان سیاست دموکراسی نوین

خواهد نمود. در نتیجه، توده ها نفع خویش را به وضوح در گسترش و انکشاف مناطق سرخ دیده، و زمینه انکشاف، استحکام و سرانجام پیروزی سراسری قدرت سرخ فراهم میشود. ارتش انقلابی خلق، در پهلوی آنکه فعالیت انقلابی مبارزه مسلحانه بر ضد ارتجاع و پیریزی مناطق پایگاهی و ایجاد قدرت سیاسی را به عهده دارد، باید به فعالیت تولیدی ( و از جمله تولید اسلحه مورد ضرورت) نیز پرداخته، و بکوشد که نباید بار دوش دهقانان و سایر ستمدیده گان جامعه باشد. از سوی دیگر، فعالیت تولیدی در میانه ارتشیان، آنان را با روحیه انقلابی و کمونیستی پرورش داده، به مثابه مکتبی کمونیستی، انسانی نوین و رها از قید و بند بیروکراسی و میلیتاریستی خواهد آفرید. مشی توده یی " از خلق برای خلق" ستون فقرات خط توده یی رهبری حزب و ارتش انقلابی طی سالیان عملی نمودن برنامه های انقلابی پرولتری، و یگانه سیاست صحیح ضامن پیروزی قدرت پرولتری خواهد بود.

29. نیرو های بنیادگرای مذهبی که به اخوان ها شهرت دارند، قسمی که تجربه چندین دهه اخیر به اثبات رسانیده است، به مثابه عروسک های کوکی متجاوزان و استعمارگران، پیوسته به سرکوب جنبش ها و نیروهای انقلابی پرداخته، سبب تباهی و ویرانی مملکت گردیده اند. باید در هر سه جبهه سیاست، اقتصاد و فرهنگ، تحت لوای دموکراسی نوین، طی پروسه جنگ انقلابی ممتد خلق، زمینه های وجودی اخوانی ها را منتفی ساخته، به قلع و قمع آنان پرداخت. بهترین فرزندان این آب و خاک، بدست اخوانی ها، این سگان هار امپریالیستان امریکایی و متحدان غربی اش، شهید شده اند. باید انتقام آن خون های پاک را از اخوان گرفت. باید شر این جانوران کثیف

را از سر توده های ستمدیده و زحمتکش ما کم کرد. باید به توده ها حالی کرد که : همانگونه که شما شاهد هستید، شما را، دین شما را، حاکمیت ارضی شما را، استقلال کشوری و سرانجام تمامی افتخارات شما را نیرو های وحشی اخوانی به خارجی ها، و عمدتاً به امریکایی های متجاوز فروختند. ثمره مجاهدت های شما را ضرب صفر کردند. به ثمره مقاومت ضد سوسیال-امپریالیستی شما خیانت ورزیدند و سرانجام زمینه ساز و سرآهنگ تجاوز امریکا-شرکا به افغانستان شدند. اینک این اخوانی های وطن فروش، تحت لوای اجنبی ها، به کرسی های حکومتی و پارلمانی لمیده، به نوشیدن خون شما تداوم بخشیده اند.

30. بقایای وطن فروشان "خلقی" و "پرچمی"، "شاه پرستان" و حامیان اریستوکراسی سردار داودی، اینک در حمایت از دولت پوشالی کرزی قرار گرفته اند. وجدان باخته گانی چند که سابقه "شعله یی" داشته اند، و اینک به آرمان های پاک انقلابی پشت پا زده، و به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و مائوئیسم خیانت نموده اند، نیز در شمار این نیرو های مرتجع دخیل اند. اما آنانی که به آرمانهای انقلابی و ایدئولوژی پرولتری وفادار مانده اند، همانگونه که بر ضد سوسیال - امپریالیسم "شوروی" رزمیدند، اینک بر ضد متجاوزان یانکی و سایر متجاوزان متحدش، موضع گیری نموده، افتخار "شعله یی" بودن، و شرافت "شعله ی جاوید" و قداست راه شهید اکرم یاری و پاکی خون "مجید" ها، "بهمن" ها و "دهاتی" ها را پاس داشته و از مادروطن، بر ضد اشغالگران دفاع نموده، و از تمامی نوامیس انقلابی-رهایی بخش خویش به دفاع برخاسته اند. احزاب سرکاری ثبت شده در وزارت عدلیه

رژیم پوشالی که از وطن فروشان جهادی، طالبی، سایر اخوانی ها، " وحدتی" ها، " جنبشی ها"، " کیانی ها" ، برخی تسلیم طلبان سابقا " شعله یی" و سایر وطن فروشان نماینده گی میکنند، به مثابه نیروهای مشروعیت دهنده رژیم خون و خیانت پوشالی دست نشانده امریکا-شرکا، در پیشگاه مردم مبارز و آزادیخواه ما مردود تاریخ بوده، مورد لعن و نفرین جاودانه اند. نیرو هایی که گرایش های بورژوا-کمپرادور را نماینده گی نموده، و به " تکنوکرات" نامبردار شده اند، چیزی سوای وطن فروشانی که ستاد وطن فروشان کرزیی را تشکیل میدهند، نمی باشند. " افغان ملتی ها" و به اصطلاح " ستمی" هایی که به جای مبارزه طبقاتی به نفاق ملی روی آورده اند، نیز در شمار خائنان به وطن اند. تنها روشنفکران انقلابیی که از مادروطن پاس داشته، تجاوز را محکوم و مردود شمرده اند، و در صف دفاع از استقلال و نوامیس ملی- رهایی بخش قرار دارند، فرزندان راستین این آب و خاک، و دوستان انقلاب کبیر ما میباشند.

31. نشریه " شعله جاوید" که ارگان نشراتی "سازمان جوانان مترقی" در عهد حاکمیت ظاهر شاه بود، منادی و سازماندهنده جنبش انقلابی مائوئیستی ما ، و آغازگر مبارزات راستین طبقات ستمکش با اتکا به ایدئولوژی دورانسان طبقه کارگر بود. امرزوه تمامی جنبش انقلابی کمونیستی ما، مستقیم یا غیر مستقیم، از جنبش "شعله جاوید" که با الهام از نام نشریه " شعله جاوید" بدان نامبردار شده است، تشکیل یافته، ادامه و تکامل آن میباشد. هنگامی که از تکامل جنبش " شعله جاوید، یا اختصارا از تکامل جنبش " شعله یی" حرف میزنیدم، منظور ما قرار گرفتن " مائوئیسم" در ستاد فرماندهی است.

با پذیرفتن مائوئیسم، برافراشته نگهداشتن درفش آن، و سرانجام با به کارگیری آن است که میتوان از حیات و تکامل جنبش "شعله یی" یاد کرد. اگر ما منکر مرحله نوین در تکامل جنبش شعله یی شویم، بایست از وجود "جنبش شعله یی" در عصر حاضر منکر شده، و آنرا جنبشی مربوط به گذاشته که در عصر "اریستوکراسی" داود خانی به آخر رسیده، بپنداریم. هیئات که چنین نیست، و عناصر، نیروها، و سرانجام سازمانهایی که خط پرولتری "یاری" را حفظ نموده، به غنای، تکامل و سرانجام "مائوئیستی" شدن آن یاری رسانیده اند، حیاتی، تداوم و تکامل آن جنبش را مبرهن و حفظ داشته اند. برای کمونیست های انقلابی ما، اکرم یاری شهید، "جنگ خلق تا کمونیسم" را به یاد می آورد، همانگونه که برای کمونیست های انقلابی پیرو، و برای همه کمونیست های انقلابی، صدر گونزالو عبارت از "جنگ خلق تا کمونیسم" است. از همین رو است که ما از جنبش زنده "شعله جاوید" یاد میکنیم. نفرین به خائنانی که به جنبش "شعله جاوید" خیانت ورزیده، و امروز با اراجیف تسلیم طلبانه، آنرا مربوط به گذشته و سپری شده اعلام میکنند.

32. سازمان کارگران افغانستان باید عناصر و نیروهای مربوط به لومپن پرولتاریا را خنثی داشته، آنان را از همکاری با ارتجاع باز دارد. میتوان استفاده گذرا و مقطعی از آنان در راستای خدمت به انقلاب نمود. اما به گونه اصولی، نمی توان آنان را در شمار دوستان و نیروهای مولفه انقلاب جای داد. پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، آنان را از وضعیت نابسامان و لومپنانه بیرون آورده، برای شان فردیت اجتماعی یعنی وقاری را که شایسته هر انسان زحمتکش در یک جامعه واقعا

دموکراتیک است، خواهد بخشید. با القای این حقیقت است که میتوان لا اقل بخشی از آنها را که مستعد باز-تربیتی اند، پرورش مجدد نموده، راهی راه خرابین و انسانساز انقلاب نمود.

33. انقلابیون دموکراتیک نوین، باید از خانواده شهدای راه انقلاب، از ضعفاء، فقراء، معلولین و معیوبین دستگیری نموده، در سپیده دمان پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، به گونه علمی وسایل رفاه جامع آنان را فراهم سازد. نیز طی پروسه ساختمان دولت دموکراسی نوین، باید تا حد توان به بازتوانی این لایه های آسیب دیده و مستحق پرداخت.

34. برای کمونیست های انقلابی، نیروی بدیلی که پس از شکست و اخراج خارجی ها از افغانستان یعنی پس از فروپاشی دولت پوشالی قدرت را بدست گرفته و سکاندار استقلال و حاکمیت ملی ما شود، جز نیروی پرولتری همی تواند وجود داشته باشد. زیرا که اگر نیرو های پرولتری قبرکن استعمار و تجاوز نشود، از طرفی امکان شکست قطعی اجانب وجود ندارد، و از طرفی، دیگر در حد اکثر " بهترین" حالت ( اگر هم ممکن باشد) جامعه مستعمره به نیمه مستعمره مبدل میگردد. در آن صورت:

1- از طرفی انقلاب دموکراتیک نوین در آن مقطع به شکست مواجه میشود

2- و از طرفی دیگر، باز نمی توان سخن از استقلال و حاکمیت ملی در یک جامعه نیمه مستعمره به میان آورد.



لهذا، به پیروزی رسیدن پرولتاریا و متحدان انقلابی اش، پیوندی ناگسستنی با شکست قطعی اجانب و حصول استقلال کشور داشته، و تنها این پرولتاریا و ستمدیده گان تحت لوای وی اند که قادر به حصول استقلال مملکت و ایجاد دولت واقعا دموکراتیک یعنی دولت دموکراتیک نوین که دولت زحمتکشان، فقرا و رنجبران است، خواهند بود.

34- در لحظه کنونی، تضاد عمده در جامعه ما، عبارت از تضاد میان منافع خلق های کشور ما و امپریالیسم میباشد. امپریالیستها، با اشغال صریح کشور، آنرا به مستعمره تبدیل نموده اند. آزادی بی قید و شرط مملکت ما از چنگال امپریالیستان متجاوز، حل این تضاد میباشد. در غیر آن، پروسه هایی از قبیل " پیمان های استراتژیژیک"، کشور ما را به سوی " انقیاد ملی" خواهد کشانید. پرولتاریا و ستمدیده گان مملکت ما، هیچگاه امپریالیستان و متجاوزان را اجازه رسیدن به خواست های شوم شانرا نخواهند داد. بر علاوه، تضاد های ذیل، در لحظه کنونی، سایر تضاد های مهم جامعه ما را تشکیل میدهند:

1- تضاد میان فئودالیسم و توده های وسیع خلق های زحمتکش.

برخی از سازمان های رویونیست، در گذشته و اکنون، با عمده شمردن این تضاد، در پهلوی نیرو های متجاوز امپریالیست امریکایی-شرکا ایستادند.

2- تضاد میان بورژوازی بیروکراتیک و منافع ستمدیده گان، از جمله بورژوازی ملی. بورژوازی بیروکراتیک، در کشوری مستعمره نظیر افغانستان، به شکل بورژوازی-بیروکرات-

کمپرادور، حکمرانی میکند، و با فئودالها، متحدانه مردمان ما را سرکوب مینمایند.

3- تضاد میان کار و سرمایه

4- تضاد میان خود طبقات حاکمه و شرکای جنایتکار حاکمیت پوشالی

با حل تضاد عمده، که در نتیجه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین رخ میدهد، تضاد های شماره یک، دو و چهار نیز رخت بر بسته، و آنگاه، دو تضاد:

1- تضاد میان منافع توده ها و خطر امپریالیسم

2- تضاد میان کار و سرمایه

به گونه بنیادین در عرصه چیره گی خواهد داشت.

35- طبقات فئودال، فئودال-کمپرادور، بورژوازی کمپرادور و سایر ستمگران میکوشند با در دست نگهداشتن حربه های " زور" ، " زر" و " تزویر"، از نهادی پوشالی به نام " پارلمان" و آن هم تحت عنوانی پوشالی تر " خانه ی ملت"، استفاده نموده، توده های انقلابی و آزادیخواه را منقاد و مطیع ساخته، به سرکوب جنبش های دهقانی و دموکراتیک روی آورند. لزوم مبارزه بر ضد پارلمانتاریسم و کریتینیسم پارلمانی " چپ" های قلابی، با افشای ماهیت ارتجاعی و خائنانه پارلمان (=خانه ملت!) در دستور کار سازمان ما قرار دارد. بر مبنای محکم مائوئیسم، پارلمان و مبارزه پارلمانی، دامی شیطانی است که دولت های پوشالی و جنایتکار و رژیم های فاشیست، از

طریق آن به جلوگیری از خیزش ها و جنبش های دموکراتیک اقدام نموده، و حتی نطفه پروسه های دموکراتیک را خنثی میکنند. لهذا، سیاست انقلابی ما که بر مبنای " جنگ ممتد خلق" استوار است عبارت از " زمین برای زحمتکشان کشتگر و قدرت سیاسی برای " کمیته های انقلابی خلقی " خواهد بود. این کمیته های خلقی، شکل نطفه یی حاکمیت انقلابی بوده، که در مناطق آزاد شده، برقرار خواهد گردید. جهت دستیابی به قدرت نوین، باید قدرت کهن و سیستم از کار افتاده دولت پوشالی یعنی ماشین دولتی استثماری را درهم شکسته، و بر ویرانه های آن، قدرت نوین را برافراشته، مستقر ساخت. لنین و لنینیسم، با تاسی بر بیانات کارل مارکس، برای ما هشدار داده است که: از ماشین دولتی " آماده" ی کهنه نمی توان استفاده کرد. مائوئیسم برای ما بیان میدارد که: قدرت نوین، پس از درهم شکستن ماشین دولتی کهن، از طریق کمیته های انقلابی خلقی میتواند قوام پذیرد.

36- جهت عملی شدن استراتژی مائوئیستی " جنگ خلق تا کمونیسم"، - استراتژیی که در خدمت عمده ترین مساله در مائوئیسم یعنی در خدمت قدرت سیاسی برای پرولتاریا میباشد- باید احزاب کمونیست بازسازی شده، و احزاب و سازمانهای کمونیستی طراز نوین که سازگار با مسئولیت خطیر انقلابی- تاریخی دوران ساز خود باشند، بوجود آید. روی این ملحوظ بود که جهت تناسب با استراتژی نظامی حزب که مبارزه مسلحانه را در دستور کار قرار داده، و بر مبنی تز " قدرت سیاسی از میله تفنگ برمیخیزد"، صدر گونزالو نظامی ساختن ساختمان احزاب کمونیستی طراز نوین را پیشنهاد نمود. این الگو در پیرو توانست جنگ خلق را تا مرحله تعادل استراتژییک و حتی

فراتر از آن تا فاز اولیه مرحله تعرض استراتیژیک جنگ خلق جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در آن کشور به پیش برد. هنوز حزب کمونیست پیرو، علی الرغم دستگیری رهبر کبیر خویش، با داشتن چنین ساختاری ( ساختار میلیتاریزه شده، و اما نه "میلیتاریستی")، موفقانه و مقاومانه بر ضد دام ها و دسیسه های یانکی ها و ارتجاع فاشیستی مسلط بر پیرو به مبارزه خویش تداوم بخشیده، و علی الرغم دام گستری های "خط اپورتونیستی راست" و "خط اپورتونیستی چپ" توانسته است از شرف و اتوریته "جنگ خلق" دفاع کند. سایر احزاب کمونیست راستین، از جمله حزب کمونیست ( مائوئیست ) مانپور، حزب پرولتاریایی بنگال شرقی ( گروه اتحاد مائوئیستی) بنگلادیش و... نیز این مدل را که شکل تکامل یافته و مائوئیستی مدل لنینی حزب پشاهنگ پرولتاریا است، در نظر گرفته اند. سازمان ما نیز جهت ایجاد زمینه عملی برای برپایی جنگ خلق، ساختار میلیتاریزه شدن سازمانها و احزاب کمونیستی را در نظر گرفته، با جامه عمل پوشانیدن آن و بر مبنای آن، طی جنگ خلق، قوام خواهد پذیرفت.

37- رهبری متحد المکز حزب، ارتش و جبهه متحد خلق، در راستای استراتیژی "جنگ خلق تا کمونیسم" و متناسب با احزاب کمونیستی نظامی شده از لحاظ ساختار، که در مثلث سه سلاح معجزه آسای خلق، حزب طراز نوین میلیتاریزه شده، حیثیت محور را دارد. رهبری متحد المکز سه سلاح خلق یگانه مدل صحیحی و مائوئیستی بوده و تضمین کننده پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تکامل و پیشروی انقلاب به سوی سوسیالیسم خواهد بود.

38- از زمان شروع جنگ خلق در پیرو یعنی از اوائل دهه هشتم سده بیستم، انقلاب جهانی وارد مرحله تعرض استراتیژیک گردیده است. امروزه گفتن اینکه: انقلاب گرایش عمده عصر ما است" کافی نیست. اکتفا به این حد، تنها برازنده دنباله روان باب آواکیان تواند بود و بس. با صدر گونزالو، با پا گرفتن " جنگ خلق تا کمونیسم" و با برپایی جنگ های خلق در کشور های مختلف و در قاره های گوناگون، مرحله تعرض استراتیژیک انقلاب جهانی حضور خویش را مسجل داشته است. این جنگ های خلق در کشور های مختلف اند که در یکی از مراحل: دفاع استراتیژیک، تعادل استراتیژیک یا تعرض استراتیژیک قرار دارند، و نه انقلاب جهانی. انقلاب جهانی جمع ساده ی جنگ های خلق به صورت انتزاعی نیست، بلکه جمع سیاسی گرایش عمده جنگ خلق تا کمونیسم بوده، و در مرحله تعرض استراتیژیک قرار دارد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، اكمال پروسه تعادل استراتیژیک انقلاب جهانی بود.

39- تئوری سه جهان، تنها در بستری که صدر گونزالو از اندیشه مائوتسه دون بدست میدهد، یعنی تنها در تفسیر مائوئیستی صدر گونزالو میتواند به درستی قابل دریافت باشد. با درک عمق این تئوری، میتوان به کلیت انقلاب جهانی، مراحل سه گانه آن و سرانجام سنتیز مائوئیستی صدر گونزالو یعنی " جنگ خلق تا کمونیسم" که از مراکز طوفانخیز انقلاب جهانی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین سرچشمه میگیرد، پی برد. هر گونه تلاش مذبوحانه جهت ایجاد پیوند میان تئوری سه جهان صدر مائو و تئوری " سه جهان" رویزیونیست های چینی و دنگیست های غیر چینی، مردود بوده و تئوری سه جهان صدر مائو، با تئوری ارتجاعی سه جهان رویزیونیست ها و سایر

تئوری های پوشالی نظیر تئوری " چهار جهان " و ژاژپراگنی های " سمیر امین " ها ربطی ندارد. تئوری سه جهان صدر مائوتسه دون، که مورد تاکید صدر گونزالو، و مولفه عمده، بلکه جان مائوئیسم است، توسط سنتریست ها مورد انکار قرار گرفته، و برخی ها هم، با آنکه گوشه چشمی به آن می فگنند، آنرا کم اهمیت و غیر قابل بحث می انگارند. حال آنکه، فورمولبندی مائوئیسم بوسیله صدر گونزالو، با اتکا به مراکز طوفانخیز انقلاب جهانی، بیان تئوریک تیوری سه جهان را با آغاز جنگ خلق در پیرو بازیابی نموده، و بازسازی و تکامل آنرا مطمح نظر قرار میدهد. امروزه، نحله های رویزیونیستی نظیر دنگیسم میخواهند از اعتبار این تئوری استفاده نموده، اما آنرا به گونه مسخ شده، ارائه داشته، صورت مسخ شده آنرا در خدمت اهداف هژمونیستی خویش به کار گیرند. مهملاتی از قبیل " مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم-اندیشه ی رید " و یا " مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون+ اضافات رویزیونیستی چین رویزیونیست " هیچ ربطی با مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم نداشته، و در پرتو فورمولبندی های صدر گونزالو است که میتوان از مائوئیسم در مقابل رویزیونیسم میتوان به دفاع برخاست. مهملات رویزیونیستی نظیر دنگیسم و " اندیشه رید " همه ساخته و تراشیده دشمنان انقلاب جهانی بوده، و اینها همه در جهت به انحراف کشانیدن اذهان انقلابیون و جز پروژه شوم امپریالیسم فرهنگی بوده که موازی با سایر نحله های رویزیونیست در ضدیت با کمونیسم عصر ما یعنی مائوئیسم قرار دارند.

40- هواخواهان دیروزین و شاکیان امروزین باب آواکیان در افغانستان کوشش میکنند حالی کنند که: تئوری سه جهان هیچ

وقت جز عمده مائوئیسم نبوده، و " جنبش " انقلابی انترناسیونالیستی" نیز که مائوئیسم را پذیرفت، تئوری سه جهان را مورد تائید قرار نداد. " مائوئیست " های وطنی ما تا جایی پیش میروند که این تئوری را اشتباه صدر مائوتسه دون دانسته! به گمان خویش صدر مائو را تطهیر و تصفیه میکنند! ین گرایش ضد مائوئیستی آنها، بی خبری شان از عمق مائوئیسم را نمایانده، و فقر ایدئولوژیک آنها را مبرهن می دارد. در متن سه جهان صدر مائوتسه دون است که انقلاب جهانی، مراحل آن، و سرانجام، استراتیژی " جنگ خلق جهانی و تداوم آن تا کمونیسم " مطرح شده، و نقطه آغازین انقلاب جهانی، با اتکا با تحلیل صدر مائوتسه دون از سه جهان، مناطق طوفانخیز آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین اعلام میگردد. آری، صحت نظر مائوتسه دون را میتوان در نمونه های جنگ خلق پیرو، جنگ خلق نیپال، جنگ خلق فلیپین، و امروزه، جنگ خلق در هند سراغ گرفت. پس حضرات " مائوئیست " وطنی بفرمایند که کجای تئوری سه جهان صدر مائو اشتباه و یا " غیر مائوئیستی " و یا لا اقل غیر عمده است؟! ضدیت اصحاب وطنی " افغانستانی " آواکیان با جان مائوئیسم، آنها را به انکار گونزالو، یعنی به انکار مائوئیسم کشانیده است، امروز که پیر شان ( آواکیان ) از " مسجد سوی میخانه " آمده است، آنان به انکار وی پرداخته اند، اما هنوز شهادت و نیز دانش آنها ندارند تا تاثیرات زیانبار " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " در مساله کم اهمیت شمردن تئوری های صدر گونزالو را از خود بزدایند. این " مائوئیست " های وطنی، با آنکه از خواندن تئوری های " نوین " آواکیان شوکه شده، و به اصطلاح وی را امروز می کوبند، اما به همان نهج، یعنی آواکیانیستانه، با در نظر نگرفتن صدر گونزالو در مرکز

انقلاب جهانی در لحظه کنونی-البته به مثابه بزرگترین مارکسیست- لنینیست- مائوئیست زنده- ، به "پیش" میتازند. !

41- در مائوئیسم آنچه عمده است عبارت از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. استراتیژی مبارزه مسلحانه " جنگ خلق تا کمونیسیم" در خط سازمان ها و احزاب کمونیستی موضوع عمده شمرده میشود. استراتیژی " جنگ خلق تا کمونیسیم" یک استراتیژی مائوئیستی میباشد، لهذا مائوئیسم در خط ایدئولوژیک - سیاسی حزب ( و یا سازمان کمونیستی) عمده میباشد.

طی مبارزه ی دو خط سترگی که در جنبش بین المللی کمونیستی در دهه های پنجاه و شصت سده بیستم راه افتاده بوده، مائوئیسم به مثابه تکامل راستین ایدئولوژی پرولتری سر برکشید. مائوئیسم مبارزه دو خط را در همه عرصه های مبارزه طبقاتی حاضر دیده، و تحلیل آنرا مد نظر قرار داده، سنتز های صحیح را ارائه میدهد. بدون مبارزه دو خط، تکامل متصور نیست و بدون مبارزه دو خط، امکان گذار به مراحل عالی تر میسر نخواهد بود. برای مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم ، سه ملاک و محک وجود دارد. یکی مارکسیسم، دیگری لنینیسم و سدیگر، مائوئیسم. آخرین آن، تکامل ترین آنها است. لهذا، عالی تر از آن دو میباشد. از همین رو است که با تحلیل مارکسیسم-لنینیسم- مائوئیسم، ما به سنتز آن که مائوئیسم باشد، میرسیم. به دیگر سخن، اگر تحلیلی از مارکسیسم-لنینیسم- مائوئیسم به عمل آوریم، سنتز آن مائوئیسم خواهد بود. مائوئیسم که در مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم آخرین، تکامل ترین و عالی ترین است،لهذا عمده است. از همین رو است که تاکید ما بر عمدتا مائوئیسم استوار است.



مائوئیسم نخست در اندیشه گونزالو است که فورمولبندی تئوریک میشود. با آنکه در مائوئیسم که از صدر مائوتسه دون، صدر گونزالو، صدر چارو مجومدر، صدر سراج سکردر، صدر ابراهیم کپایاکا و... به ما رسیده است، صدر مائوتسه دون عمده است، اما بزرگترین تفسیر مدون از آنرا که حاوی تکامل جنبه هایی از آن نیز میباشد، در کار صدر گونزالو با درخشنده گی تام می یابیم. از همین رو است که صدر گونزالو، در پهلوی آنکه بزرگترین مفسر مائوئیسم است، به مثابه نخستین کسی که از مائوئیسم به مثابه سومین مرحله تکاملی ایدئولوژی بین المللی انقلابی پرولتاریا یاد کرد، مولف آن نیز میباشد. تالیف مائوئیسم بوسیله صدر گونزالو، با آنکه تکامل اندیشه مائوتسه دون به مرحله عالی تر را می نمایاند، با آنهم، سنتز هایی که صدر گونزالو از آن به عمل آورده است، با آنکه نزد مائو با همان وضوح که نزد صدر گونزالو مطرح بود، نبوده باشد، با آنهم، از آنجایی که صدر گونزالو آنرا موافق با مسیر و شگرد و منطق تکاملی اندیشه مائوتسه دون سنتز نموده است، جزیی از مائوئیسم، و در حقیقت بیان مدون مائوئیسم بوده، و به مائوئیسم عمده گی میبخشد. از همین رو است که سهم صدر گونزالو، علاوه بر پیشنهاد و فورموله کردن "مائوئیسم" که بیان عالی ترین قله انقلاب پرولتری تا کنون بوده باشد ( قله یی که در نتیجه راه اندازی و تداوم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی فتح گردید)، نیز در " عمدتا مائوئیسم " نهفته است. عمدتا مائوئیسم به خدمات فناپذیر صدر مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتاریایی و نیز تکاملات بعدی این خدمات بوسیله صدر گونزالو می پردازد. هنگامی که ما عمدتا مائوئیسم می گوئیم، نخست از همه: بیان میداریم که مائوئیسم در

مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمده و عالی تر است. دو دیگر اینکه: مائوئیسم باید به کارگرفته شده، و طی مبارزه انکشاف یابد. آری، مائوئیسم طی پراکسس یعنی طی پراتیک انقلابی، تکامل پذیرفته، و از آنجایی که در مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم، این مائوئیسم است که از این به بعد عمدتاً تکامل پذیرفته، و به مدارج عالی تری میرسد، لهذا این مائوئیسم است که در مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم عمده میباشد. در نتیجه: این مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم است که ایدئولوژی دوران ساز عصر، و فتح بابی از برای به کار گیری حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در شرایط خاص هر کشوری گردیده، و به کارگیری مشخص آن، به شکل " اندیشه راهنما" و یا " اندیشه"، " راه" و یا " خط"، با شرایط هر کشور خوانایی و انطباق علمی می پذیرد. در متن چنین تحلیلی است که " اندیشه گونزالو" برای پیرو مطرح میشود. البته هر اندیشه یی، اگر علمی باشد، نظیر اندیشه گونزالو، - رگه هایی از اهمیت بین المللی را در خود دارا میباشد. تکامل روالمندانه و سامانمند یک اندیشه، میتواند در کلیت و عمومیت یافتن دیالکتیکی پروسه تکاملی خویش، به " ایسم" منجر شود. به حیث نمونه، " اندیشه مائوتسه دون" که در جلسه " زونی یه" به سال 1936 در حزب کمونیست چین مسلط گردید، طی سالیان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بسطح مائوئیسم تکامل یافت. " اندیشه " کشف صدر مائوتسه دون است، و متعاقباً، صدر گونزالو، بزرگترین مفسر مائوئیسم، آنرا دوباره کشف نمود. یعنی اینکه اهمیت ایجاد " اندیشه" جهت انطباق حقیقت عام مائوئیسم در شرایط خاص یک کشور مفروض را مورد مطالعه و تایید قرار داد.

42- لنین کبیر به درستی بیان داشته بود که در تاریخ هیچ طبقه‌ی بدون داشتن پیشوایان لایق و برگزیده به قدرت نرسیده است. درس‌هایی که از تجربه حزب کمونیست پیرو، و صدر گونزالو - صدر انقلاب جهانی- گرفته ایم فراوان است. یکی از این درس‌ها، " رهبری کبیر" است. بر طبق این تئوری روند تکامل و انکشاف حزب و انقلاب، رهبرانی شایسته و درخور آن به منصف ظهور می‌رسند، رهبرانی که تجسم واقعی انقلاب و آرمان‌های آن‌اند. از همین رو جا است که لفظ Jefatura القا کننده رهبری از نوع متعالی، از نوعی خالصا پرولتری مطرح می‌شود. کارل مارکس، انگلس، لنین، استالین، صدر مائوتسه دون، صدر گونزالو، چارو مجومدر، سراج سکردر، ابراهیم کاپایاکا، شهید اکرم یاری، شهید مجید کلکانی و... رهبران معمولی نبوده‌اند. آن‌ها طی مبارزات انقلابی ساخته شده‌اند. با آنکه جنبش کمونیستی افغانستان هنوز به پخته‌گی مرحله " رهبری کبیر" نرسیده است یعنی اینکه انقلاب دموکراتیک نوین در این کشور پیشرفت چشمگیری نداشته است، با آنهم انقلابیونی سترگ نظیر شهید مجید کلکانی که اسطوره شده‌اند، و اینهمه از " کاریزما" ی شان صحبت می‌شود، اشکال نطفه‌ی " رهبری کبیر" را نماینده‌گی می‌کردند. نا آگاهان، از جاذبه انقلابی رهبری شان به " کاریزما" و امثالهم مثال می‌آوردند، اما تحلیل مائوئیستی از موضوع، رگه‌هایی از " رهبری کبیر" را دلیل اصلی محبوبیت بی نظیر آنان می‌داند.

43- در شرایط امروز، در سطح بین‌المللی، " اندیشه گونزالو" نماینده‌ی عالی‌ترین تکامل مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، در شرایط خاص یک کشور پیوند بستن آن با مبارزات بین‌المللی پرولتاریا میباشد. لهذا،

اندیشه گونزالو و صدر گونزالو را باید پاس داشته، و از آن به مثابه دژ تسخیر ناپذیر انقلاب در برابر ارتجاع بین المللی ستایش و دفاع به عمل آورد. دفاع از صدر گونزالو، دفاع از انقلاب جهانی است. صدر گونزالو، تجسم مائوئیسم در لحظه کنونی و حالی کننده تکامل مائوئیسم به مدارجی عالی تر است. وی نوید تکامل دیالکتیکی مبارزات انقلابی پرولتاریا در مراکز طوفانخیز انقلاب جهانی در آسیا، افریقا و آمریکای لاتین میباشد. دفاع قاطع و پیگیر از صدر گونزالو و اندیشه ی وی، در دستور کار همه ی کمونیست های متعهد قرار دارد.

44- انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان، جزیی از انقلاب جهانی سوسیالیستی است. در مقابل آن، " سه کوه " امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه بیروکراتیک قرار دارند. سرمایه بیروکراتیک تحت حمایت امپریالیسم، و با اتکا به زیر بنای فرتوت نیمه فئودالی، به هیئت سرمایه-بیروکرات-کمپرادور، توده های میلیونی را تحت بیرحمانه ترین استثمار طبقاتی قرار داده است. برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم، باید " سه کوه " ضد انقلاب را بوسیله سه سلاح معجزه آسای خلق برداشت. این سه سلاح همانگونه که قبلا یاد آوری کردیم عبارتند از: سازمان ( حزب ) انقلابی مائوئیستی پرولتاریا، ارتش خلق و جبهه متحد ضد امپریالیستی. از این سه سلاح، حزب موقعیت محوری (axial) داشته که رهبری متحد الکرکز سه سلاح معجزه آسای خلق را بر عهده دارد. طی جنگ ممتد خلق، این توده ها اند که تاریخ نوین و دولت دموکراسی نوین را میسازند، و این حزب است که این سازنده گی را رهبری میکند. بدون راهبری سازمان پرولتری، توده ها نه

تنها قادر به سازنده گی نخواهند بود بلکه بر مبنای دیالکتیک مبارزه طبقاتی، مبارزات شان بوسیله امپریالیسم و توطئه های ارتجاع مسلط، به انحراف کشانیده شده، حتی نقش منفی ایفا خواهند نمود، و در " بهترین" حالت، منفعلانه ، به دنباله روان سیاست مداران و گرگان بیروکرات کمپرادور مبدل خواهند گشت.

45- برای تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ ممتد خلق، باید توده ها را آگاهانید. آنان باید از نقش تاریخ ساز خویش آگاهی یافته، دشمنان دیرینه خویش را بشناسند و تحت رهبری حزب کمونیست ( و در لحظه کنونی، تحت رهبری سازمان پرولتری، که بعدا به حزب ارتقا خواهد یافت) ، جنگ خلق را آغاز کنند. توده ها زمانی به حمایت از گردان پیشاهنگ مائوئیستی رجوع میکنند که این گردان قادر به معرفی برنامه و استراتژی خویش برای توده ها گردیده، بر مبنی مشی توده یی و با تشریح و ارائه این مشی برای خلق، ثابت سازد که محرک های واقعی ( و نه کاذب و مزورانه نظیر ترفند های احزاب بورژوایی) برای خلق داشته، و قادر به رهبری ایشان بوده، و انگیزه های مادی و معنوی به سود خلق را برای خلق پیشنهاد میکند. آنگاه که خلق منافع راستین خویش را در برنامه و مشی توده یی حزب متبلور و عملی شدنی ببیند، یعنی زمانی که خلق ها دریابند که گردان پیشاهنگ شان ، به گونه واقعی، فورمول " از خلق به خلق" را در خویش جمع کرده است، از آن حمایت کرده، نقش انقلابی و دوران ساز خویش را ایفا خواهند نمود.

46- مبارزات کنونی خلق های افغانستان بر ضد اشغالگران و امپریالیست ها ، بوسیله گروهک تروریستی " طالبان" مسیر

انحرافی پیموده است. این مسیر انحرافی، بوسیله امپریالیسم سازماندهی شده است تا باشد که از انسجام انقلابی توده ها حول برنامه ملی- رهایی بخش جلوگیری به عمل آید. نیرو های جهادی و سایر سگان سرسپرده دولت پوشالی، توده ها را به دنباله روی از رژیم پوشالی فرامیخوانند. پشت و روی سکه خیانت یکی است. " طالبان" و " دولت" پوشالی، هر دو در خدمت منافع متجاوزان و استعمارگران و در جهت مخالف منافع خلق های زحمتکش قرار دارند.

47- عناصر و نیرو های وطن پرستی که نه به دنباله روان دولت پوشالی و نه به حامیان و ارتشیان " طالبان" مبدل شده اند، در سراسر افغانستان پراکنده اند. این نیرو های وطن پرست و آزادیخواه، متأسفانه از انسجام و وحدت تشکل و عمل برخوردار نیستند. از همین رو است که مسیر مبارزات مستقلانه و وطن پرستانه توده های آزادیخواه، شکل خود به خودی را به خود گرفته، و متأسفانه از نداشتن رهبری مقتدر آسیب می بیند. با اینهمه، فرزندان راستین خلق های کبیر ما، در هر مقام و هر جایی که باشند، به امپریالیستان، مرتجعان جهادی و جنایتکاران طالبی آسیب رسانیده، فریاد آزادیخواهی و استقلال طلبی مردم خویش را پژواک میشوند. با به وجود آمدن جبهه متحد ضد امپریالیستی خلق، عدم تشکل و نبود سازماندهی رفع خواهد گردید. آنگاه است که بخش های نا آگاه و اغفال شده ی خلق، از دنبال روی و خوردن فریب اجانب و جنایت کاران رهایی یافته، حول برنامه انقلابی خلق، به سوی انقلاب دموکراتیک نوین خواهند شتافت.

48- هنوز گروهک ها، " سازمان" ها و " احزاب" ی وجود دارند که " سنتریسم" را در حرف و یا در عمل پاس داشته، از طرفی

بی‌شرمانه مدعی " پاس داشتن " اندیشه مائوتسه دون و یا حتی مائوئیسم اند، و اما از طرفی دیگر، آنرا در پراتیک واقعی خویش زیر پا گذاشته اند. فلان سازمان " مارکسیست-لنینست " مادامیکه حتی از افزودن " اندیشه مائوتسه دون " در اخیر " ایزم " مورد ادعای خود عار دارد، چگونه ، حتی در حرف، باز از برافراشتن درفش مائو گزافه می‌بافد؟! این سنتریزم، حتی موقعی که حرف از "مائوئیسم" و ادعای " جنگ ممتد خلق " میزند، باز با " آواکیان " زده گی های گذشته خویش، و با درک ننمودن جوهر مائوئیسم، رویزیونیسم خویش را برملا میدارد. نفی و حتی کم بها دادن به صدر گونزالو- بزرگترین مفسر مائوئیسم- چیزی سوای سنتریزم نیست. با یک نگاه عمیق، میتوان درک کرد که سنتریزم، با آنکه خود اقرار نکند، از صدر گونزالو گریزان است. از همین رو است که این سنتریزم درک نمیکند که " دوام انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا کمونیسم " که طی انقلابات متعدد فرهنگی ، جز از مسیر جنگ خلق نمی‌گذرد. نیروی محرکه حزب ، مبارزه دو خط است، و نیروی محرکه انقلاب های فرهنگی ، مبارزه طبقاتی با راه اندازی جنگ های خلق بیشتر تا رسیدن به کمونیسم میباشد. به همین ترتیب، جنگ خلق تا برپایی جامعه بی طبقه در سراسر گیتی، به مثابه استراتیژی نظامی پرولتاریا باقی خواهد ماند. با درک این نکته است که میتوان فورمول " جنگ خلق تا کمونیسم " گونزالو را که چکیده مائوئیسم و مرکز ثقل آن است، درک کرد و آنرا به کار گرفت. سنتریزم " مائوئیستی " سازمانها و احزاب افغانی، در " انقلابی " ترین ادعای خویش، هنوز به گونه آشکار، به نفی " جنگ خلق تا کمونیسم " اذعان داشته است. این سنتریزم، از سویی ناشی از ناپخته گی تئوریک، و از سویی تعمد اپورتونیستی عناصر راست

رو، در تعمیق این ناپخته گی تئوریک بوده، و در هر حال، غیر قابل اغماض بوده، و باید آنرا درهم کوبید. با برافراشتن درفش صدر گونزالو، و با درک مفهوم مائوئیستی " جنگ خلق تا کمونیسیم" و درک این نکته که " انقلابات کبیر فرهنگی پرولتاریایی شکلی از جنگ خلق اند" میتوان به مصاف سنتریزم در سطح ملی و بین المللی رفته، آنرا درهم کوبیده، و ادعای بی پایه ی " مائوئیست" بودن شانرا افشا نمود. سنتریزم ضد مائوئیستی " راه پراچندا" ، نتیجه مستقیم نفی جنگ خلق بود. به همین گونه، در سطح بین المللی، سنتریزم ضد مائوئیستی نفی " جنگ خلق تا کمونیسیم" بوسیله " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی"، سرشت انحلال طلبانه آن جنبش را شدت بخشیده است.

49- ستون فقرات انترناسیونالیسم پرولتری در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره، همانا عبارت از برپایی انقلابات دموکراسی نوین جهت کمک به برپایی انقلابات پرولتری در کشور های سرمایه داری بوده، و بدین ترتیب، با آنکه امروزه هنوز آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین کانون های طوفانخیز انقلاب جهانی اند، و بویژه جنوب آسیا، در مرکزیت آن قرار دارد، با اینهمه ، باید با ایجاد احزاب طراز نوین مائوئیستی و برپایی جنگ های خلق در کشور های سرمایه داری غرب، وسایر کشور های سرمایه داری، یک جهان ایجاد کرد، جهانی یکدست و برپا کننده ی جنگ ممتد خلق در سراسر گیتی و تداوم آن تا کمونیسیم. امروز، مائوئیسم فرماندهنده انقلاب جهانی بوده، و در لحظه کنونی، صدر گونزالو، رهبر انقلاب جهانی پرولتاریایی میباشد.



50- مادامیکه هنوز اندیشه های " وطن پرستی" و " دفاع از وطن" به گونه انتزاعی و به دور از پیوند با ماتریالیسم تاریخی به کار گرفته شوند، نمی توان توده ها را به گونه ی انقلابی در جهت برپایی جنگ خلق بسیج کرد. باید از همان لحظه نخست آغاز مبارزه مسلحانه جهت برپایی جنگ خلق توده ها را فهماند که: هدف اصلی، ایجاد و استقرار قدرت جدید سرخ از طریق ایجاد پایگاهها و مناطق آزاد شده بوده، و نفع مستقیم این آزاد سازی، عاید حال اکثریت جامعه که دهقانان میباشند خواهد بود. باید توده ها آگاهی داشته باشند که با تحقق شعار " زمین از آن کشتگر" زنجیر های ستم فئودالیتة از هم خواهد گسست. زمانی که دهقانان منافع مادی خویش را در پیروزی مبارزه پیشاهنگانه پرولتاریا دریابند، با پرولتاریا و پیشاهنگش پیوسته، تحت درفش رهایی بخش پرولتاریایی، جهت پیروزی انقلاب خویش، یعنی انقلاب دموکراتیک نوین خواهند رزمید. برای آنکه بتوان مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و پروسه آزادی مملکت از چنگال متجاوزان و استعمارگران را به گونه انقلابی آغاز کرد باید که گام نخست را با مبارزه مسلحانه و با ایجاد مناطق پایگاهی، و با آزاد سازی مناطق و ایجاد نواحی جنینی قدرت سیاسی سرخ، یعنی با ایجاد کمیته های انقلابی خلق شروع کرد. اپورتونیسیم حاکم بر جنبش چپ کشور که برای سنتریسم جا باز کرده است، از آنجایی که جرئت و یا قبول آغاز مبارزه مسلحانه و ایجاد پایگاههای انقلابی را ندارد، بهانه ها تراشیده، و نامساعد بودن شرایط عینی و ذهنی و یا هر دو را، عذر لنگ می آورد. بخشی از سنتریست ها، مبارزه مسلحانه را " خوب" و اما استراتیژی " آینده" میدانند، اما آنرا در لحظه کنونی نیز " شدنی" نمی دانند. سازمان ما، پیوسته، و

در لحظه کنونی نیز اذهان داشته است که برای برپایی مبارزه مسلحانه و آغاز جنگ ممتد خلق، نه تنها نباید بهانه تراشیده و آنرا به تعویق انداخت بلکه باید گفت که: ما متأسفانه خیلی دیر کرده ایم!

سنتریست ها تعهد ما به آغاز فوری مبارزه مسلحانه را "آوانتوریسم" و امثال آن می نامند. ما به نوبه خویش، حرافی های "عق" آور شان را رویزیونیسم و سنتریسمی شرمسار در پیشگاه تاریخ مبارزات ملی-رهایی بخش خوانده، با گرز مائوئیسم بر فرق اپورتونیسم شان خواهیم کوفت.

51- طی پروسه انقلابی برپایی و تکامل جنگ خلق، سازمان پرولتری نیز انکشاف خواهد یافت. همانگونه که جنگ خلق، نخست شکل جنینی خواهد داشت و بعدا به جنگ ممتد خلق پیروزمند مبدل خواهد گردید، سازمان پرولتاریا نیز طی پیشرفت این پروسه انقلابی، به حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست-عمدتا مائوئیست مبدل خواهد گردید. تشکیل ارتش گوریلائی خلق و تکامل آن به ارتش انقلابی خلق و نیز تاسیس و تکامل جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی نیز با مقدرات آغاز و تکامل جنگ ممتد خلق باز بسته است.

52- ما با جنگ ممتد خلق به گونه جدی آغاز میشویم. با تکامل آن، تکامل خواهیم یافت، و با تداوم آن تا کمونیسم، به سوی کمونیسم طلایی یعنی کمونیسم درخشان، به سوی آینده درخشان بشریت خواهیم شتافت. راه درخشان مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو، صدر گونزالو، چارو مجومدار، سراج سکرد، اکرم یاری و سایر انقلابیون پرولتری، راه ما و مایه افتخار ما است. ما راهیان این راه درخشان، و سازنده گان

## برنامه سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

کمونیسم خواهیم بود. با تحقق برنامه حد اقل خویش ( انقلاب دموکراتیک نوین) به سوی سوسیالیسم و افق درخشان کمونیسم مارکسی خواهیم شتافت. یا مرگ یا کمونیسم یعنی چیزی نه کمتر از کمونیسم می‌خواهیم. بدون کمونیسم، آینده‌ی برای بشر متصور نیست، و هنوز پژواک آوای روزای سرخ " روزا لوکزامبورگ" به درخشنده گیی تام، برازنده تر از پیش برای تمام ستمدیده گان ابراز میدارد که: یا سوسیالیسم یا بربریت. حرف اول و آخر ما این است: سوسیالیسم آری! بربریت، هرگز!

